

آیا پایانی زیبایی‌شناسانه، روش‌های غیر اخلاقی را توجیه می‌کند؟

نویسنده: داگلاس گروتیوس^۱ (استاد فلسفه در حوزه‌ی فلسفه‌ی دین و اخلاق در دانشگاه دنور)

مترجم: کیمیا خدادادی

خلاصه: آیا رسیدن به کمال در حوزه‌ی هنر، زیر پا گذاشتن اخلاق و کرامات انسانه را توجیه می‌کند؟ شاید این مسئله مهم‌ترین پرسش باشد که در خلال ماجراهای مطرح می‌شود که میان اندرو، نوازنده‌ی جوان درامز، و استاد بی‌رحم فلچر، در فیلم «ویپلاش» رخ می‌دهد. فلچر، استادی است که وظیفه‌ی خود را کشفِ نخبه‌های موسیقی می‌داند و در راستای رسیدن به آن حاضر است همه چیز، حتی اخلاقیات را زیر پا بگذارد، تا جای که حتی وقت‌یکه از دانش آموزانش بر اثر سر خوردگی ناشی از رفتار بی‌رحمانه‌ی او خودکشی می‌کند. نوازنده‌ی اخلاق‌دو خشونت‌آمیز نسبت به هنرجویانش دست بر نمی‌دارد. داگلاس گروتیوس با بهره‌گیری از دیدگاه‌های کانت و نیچه در فلسفه‌ی اخلاق دو سوی این ماجرا را بررسی می‌کند. او بر این باور است که اگر با فلسفه‌ی اخلاق کانت موافق باشیم، به هیچ وجه رفتار فلچر را نمی‌توانیم توجیه کنیم چون او برای رسیدن به هدفش با افراد دیگر همچون وسیله رفتار می‌کند و کرامات انسانه آنها را زیر پا می‌گذارد. از طرف دیگر بر این باور است که زندگی یک فرد ارزشمند در طول تاریخ، به مرگ هزاران انسان عادی می‌آورد و توجه به چنین دیدگاهی و همچنین ارزش زیادی که برای هنر قائل است، رسیدن به کمال زیبایی‌شناسانه شاید مهم‌تر از زندگی تک‌تک افراد خیل در آن باشد.

فیلم «ویپلاش»^۲ به کارگردانی دمن شزل^۳، درامی درباره‌ی موسیقی جاز^۴ و سرشار از نظریه‌های اخلاقی است. اندرو^۵ (با بازیگری مایلز تالر^۶) یک درامر نوزده ساله‌ی مشتاق است که در مدرسه‌ی موسیقی بسیار معتبری مشغول تحصیل است، جایی که رهبر بزرگ گروه اصلی مدرسه، ترنس فلچر^۷ (با بازیگری جی.کی. سیمونز^۸) او را کشف

¹ Douglas Groothuis

² Whiplash

³ Damien Chazelle

⁴ Jazz

⁵ Andrew

⁶ Miles Teller

⁷ Terrence Fletcher

⁸ J.K. Simmons

می‌کند. اندرو در حال تمرین در یکی از اتاق‌های موسیقی‌ست که با ورود فلچر جا می‌خورد. فلچر بر سرش فریاد می‌زند، تعادلش را بر هم می‌زند و در نهایت از او می‌خواهد تا روز بعد، ساعت ۶ صبح، برای تمرین در استودیوی گروه اصلی حاضر شود. اندرو حسابی تلاش می‌کند تا به موقع به تمرین برسد. او سر ساعت در استودیو حاضر می‌شود، ولی سه ساعت منتظر می‌ماند تا فلچر و بقیه‌ی اعضای گروه برسند. این بخش از فیلم آینده را نشان می‌دهد. فلچر استادی شیطان‌صفت، با نبوغی ظالمانه، ترسناک و فریبنده است. چشمان نافذ، فیزیک قوی و اخلاق تند و تیزش شاگردانش را به وحشتی همراه با احترام می‌اندازد.

این سادیسم، پایانی ندارد. فلچر به شاگردان جوان و معذب خود داستانی درباره‌ی ساکسیفونیست سبک جاز به نام چارلی «برد» پارکر^۹ می‌گوید. زمانی که پارکر در حین کلنچار رفتن با یک قطعه‌ی تک‌نوازی بود، جو جونز^{۱۰} یکی از سنج‌های درام را به سمتش پرتاب می‌کند که البته به او برخورد نمی‌کند. پارکر در حالی صحنه را ترک کرد که بسیار ناراحت شده و مورد تمسخر و تحقیر قرار گرفته بود. اما پس از آن چارلی پارکر لقب پرنده (Bird) را از آن خود می‌کند و تبدیل به نوازنده و تک‌نوازی پیشرو و خلاق در سبک بی‌پاپ^{۱۱} می‌شود. (این داستان واقعی است.) از نظر فلچر، هر چیزی وسیله‌ای است برای یافتن و کشف پرنده‌ای دیگر و یافتن پرنده کار او را از نظر موسیقایی توجیه می‌کند. فلچر این تفکر را با توهین کردن به اندرو عملی می‌کند، با آزار او به خاطر سابقه‌ی خانوادگی ناراحت کننده‌اش و حتی با پرتاب کردن صندلی به سمت اندرو، در حالی که مشغول نواختن درام است. اندرو از این پرتاب جان سالم به درمی‌برد، ولی درسش را گرفته است: رشد کن یا بمیر!

^۹ Charlie "Bird" Parker (۱۹۲۰ - ۱۹۵۵ م.) نوازنده‌ی ساکسوفون آلتو و نابغه‌ی بی‌همتای بداهه‌نوازی جاز بود. او همراه دیزی

گیلیسپی سبک بی‌پاپ را پایه گذاشت.

^{۱۰} Jo Jones (۱۹۱۱ - ۱۸۵ م.) درام‌نواز و موسیقی‌دان جاز اهل ایالات متحده آمریکا و از پیشگامان پرکاشن در موسیقی جاز بود. او را

گاهی به نام پاپا جو جونز (جو جونز پدر) یاد می‌کنند تا با درامر جاز جوانتر، فیلی جو جونز اشتباه نشود.

^{۱۱} Bepop نوعی از سبک جاز که در سال ۱۹۴۰ شکل گرفت و با هارمونی و ریتم‌های پیچیده شناخته می‌شود. این سبک را با چارلی

پارکر، تنولونیوس مانک و دیزی گیلیسپی می‌شناسند.

اندرو وحشت‌زده و مرعوب در چنگال فلچر گرفتار شده است. او باید در نواختن قطعه‌ی بسیار سختی ماهر شود که فلچر کمال‌گرای و سواسی آن را انتخاب کرده است: «ویپلش»^{۱۲}. اندرو ساعت‌ها تمرین می‌کند، خودش را خسته می‌کند و خونِ انگشتانش روی درام می‌ریزد. برای او نواختنِ درام و تبدیل شدن به فردی شبیه «بادی ریچ»^{۱۳} که آرزوی هر نوازنده‌ی درامی ست، همه چیز است. اندرو خودش را در گوش دادن به اجراهای ضبط شده‌ی بادی ریچ غرق می‌کند. او به راحتی یک ماجرای عاشقانه را کنار می‌گذارد، زیرا بر این باور است که این قضیه می‌تواند مانعی در مسیر نوازنده شدنش باشد. از نظر او، آن دختر، یک مانع است و نه یک انسان. غرورِ اندرو، آغاز به رقابت با فلچر می‌کند. تقریباً شبیه ناخدا اهب^{۱۴} می‌شود که شکار «موبی دیک»^{۱۵} برای او تبدیل به یک وسواس شده است. در اینجا فلچر، اهب است.^{۱۶}

من پایان فیلم را لو نخواهم داد، در نتیجه فقط می‌توانم بگویم که فلچر، اندرو را به زانو درمی‌آورد و برای مدتی او را از موسیقی دور می‌کند. همچنین خود را در معرض اخراج از شغلش قرار می‌دهد. هرچند هر دو در پایان روی یک صحنه به اجرا می‌پردازند. ما فلچر را در حال رهبری گروه بزرگی می‌بینیم که شامل موزیسین‌های جوانی از جمله اندرو است. مسابقه‌ی روانی بین دیکتاتور جاز و

به باور کانت، انسان هم از آن لحاظ که عاقل است، ملزم به اخلاق است و هم تنها هدف و غایت موردنظر او در این عمل اخلاقی، نفس انسان و موجود عاقل است. به همین دلیل انسان را نمی‌توان وسیله قلمداد کرد، بلکه او خود به عنوان کلی انسانیت باید غایت تلقی شود: «چنان رفتار کن که انسان از آن جهت که انسان است، چه شخص تو و چه شخص دیگری، همیشه غایت تلقی شود، نه وسیله.» درحالی که در فیلم «ویپلش» فلچر، این مسئله را به کل زیر پا می‌گذارد و به منظور رسیدن به کمال اهداف زیبایی‌شناسانه حاضر است اخلاق را فدا کند و کرامت انسان‌های دیگر را در نظر نگیرد.

درامر رانده شده به پیروزی فوق‌العاده‌ای تبدیل می‌شود که در آن هر دو نفر از راه‌های کاملاً متفاوتی به اهداف خود در موسیقی دست می‌یابند. بازی فوق‌العاده‌ی دو بازیگر اصلی، تعلیق و تغییرات دراماتیک، پویایی پیچیده‌ای به فیلم می‌دهد. افشای بیشتر طرح داستان، جادوی آن را از بین می‌برد. افزون‌براین، چنین کاری، بی‌احترامی به سازندگان و بازیگران فیلم است و تجربه‌ی سینمایی جالب بینندگان را از بین خواهد برد. با این حال، داستان مملو از پرسش‌های اخلاقی و زیباشناسانه است.

¹² به معنای شلاق Whiplash

¹³ Buddy Rich (۱۹۱۷-۱۹۸۷ م.) موسیقی‌دان و درامر آمریکایی

¹⁴ Captain Ahab

¹⁵ Moby Dick

¹⁶ «موبی دیک» یا «نهنگ سفید»، رمان مشهوری از هرمان ملویل نویسنده آمریکایی است که در سال ۱۸۵۱، در دوران رنسانس آمریکایی، منتشر شد. ملوان اسماعیل داستان جستجوی دیوانه‌وار اهب، ناخدای کشتی پکونود را می‌گوید که به دنبال انتقام از موبی‌دیک است، وال سفیدی که پیش‌تر کشتی‌اش را نابود کرده است و پایش را از زانو قطع کرده است.

فلچر در رابطه با موسیقی به هیچ‌وجه یک نسبی‌گرا نیست. از نظر او، زیبایی در چشم ناظر پدید نمی‌آید. استانداردهای او، متعالی و ابژکتیوند. او شاگردانش را فریب می‌دهد، کتک می‌زند و تحریک می‌کند تا کمال را در موسیقی جاز به دست بیاورند. این تعهد آنهاست. کمال، او را تحریک می‌کند. این هدف تقریباً هر وسیله‌ای را، از جمله ظلم، دروغ، خشونت و آسیب روانی، توجیه می‌کند تا به آن کمال دست یابد. از نظر فلچر، موزیسین‌ها به خودشان تعلق ندارند تا از لحاظ انسانی مورد احترام باشند؛ آنها همگی وسیله‌هایی برای تحقق ایده‌آل‌های زیبایی‌شناسانه‌اند. برای رسیدن به چنین هدفی، تقریباً هر چیزی مجاز است. امانوئل کانت^{۱۷}، متفکر بزرگ، این مسئله را چنین بیان می‌کند: «چنان عمل کن که به انسان، چه خودت چه دیگری، همواره به چشم غایت بنگری، نه وسیله.»

این نسخه از امر مطلق^{۱۸}، برخورد با انسان به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف را ممنوع می‌سازد. این تفکر، وام‌گیرنده‌ها را از سود بردن از وام‌دهنده‌ها، که وسیله‌ای برای تأمین مالی‌اند، ممنوع نمی‌کند. اگر فلچر کرامت هنرجویان خود را به رسمیت می‌شناخت، درحالی‌که آنها را برای دست‌یابی به کمال، تشویق می‌کرد، مورد تأیید کانت می‌بود. یک فلچر کانتی، اهداف زیبایی‌شناسانه را برتر از اصول اخلاقی یا بالاتر از کرامت انسانی قرار نمی‌داد. ظلم، ظهور یک نابغه در جاز یا هر چیز دیگری را توجیه نمی‌کند. یهودیان و مسیحیان بر این باورند که بشر حامل تصویری الهی است و همین باور نشان از ارزش ذاتی انسان دارد؛ گرچه کانت حامی چنین دیدگاهی نیست.

کسانی که «ویپلش» را دیده‌اند، از لحاظ اخلاقی عذاب کشیده‌اند. تماشای رفتار خشن فلچر با اندرو، دردناک است. البته هرچند، فلچر از نظر اخلاقی رفتار درستی ندارد، این هیولا همچنان استاد جاز است. علی‌رغم درنده‌خویی فلچر، شاگردان او در گروهش می‌نوازند. از آنجایی‌که، از نظر فلچر، متوسط بودن، کفر محسوب می‌شود، بسیاری از شاگردانش از این مرحله فراتر رفته و به سطوح جدیدی در نوازندگی رسیده‌اند. افرادی که به این مرحله سخت نمی‌رسند، از موسیقی کنار گذاشته می‌شوند و یا حتی اتفاق بدتری می‌افتد. وقتی که یکی از شاگردان موفق فلچر خودکشی می‌کند - یک خودکشی ناشی از اضطرابی که فلچر ایجاد کرده است - فلچر ناامید می‌شود، ولی دست از کار خود برنمی‌دارد. او همچنان به روش خود ادامه می‌دهد.

از آنجایی‌که در سکانس پایانی فیلم هر دو نفر در مقابل یکدیگر، در یک نبرد موسیقایی قرار می‌گیرند، شاید اندرو به لطف و سواس‌های فلچر به موفقیت‌هایی در موسیقی دست یافته باشد. اگر چنین باشد، پس روش‌های فلچر از نظر اخلاقی، قابل دفاع نیست، حتی با اینکه اندرو را به سمت عظمت سوق داده‌اند. فلچر به قیمت از دست دادن

¹⁷ Immanuel Kant

¹⁸ categorical imperative

شغلش، شخصیت هنری خود را به دست می‌آورد. اندرو باید الهه‌ی موسیقی بی‌رحم و ظالم را در خود بیدار کند تا استعداد بزرگ خود را بیابد. آیا ما هم به اندرو و هم به فلچر احترام می‌گذاریم، یا فقط اندرو مورد احترام ماست؟ پرسش‌های اخلاقی همچنان باقی‌اند.

فلچر به نوعی گلچین‌کننده‌ی افرادِ نخبه‌است. تنها اشتیاق او این است که ممکن است پرنده‌ی بعدی در موسیقی جاز از استودیوی او به پرواز درآید. اینکه چندین پرنده در باتلاق فلچر به زمین افتاده‌اند اهمیتی ندارد. رفاه عمومی

موزیسین‌ها نیز برای او اهمیتی ندارد. به وجود

آوردن بیشترین میزان خیر برای بیشترین تعداد افراد نیز اصلاً به ذهن او خطور نکرده است.

همان‌طور که نیچه^{۱۹} عقید داشت، می‌آرزد که هزاران نفر بمیرند تا یک ناپلئون^{۲۰} در دنیا

وجود داشته باشد. در نتیجه، از نظر فلچر، نیز یک پرنده ارزش نابودی بسیاری از موجودات

کم-ارزش-تر را دارد. دست کم از نظر اخلاقی این مسئله، قابل پرسش است. اما ارزش

موسیقی جاز چطور؟ آیا این فرم از هنر، ارزش تلفاتی را دارد که فلچر و امثال او مرتکب می

شوند؟ نیچه می‌گوید که «زندگی بدون

مایلز دیویس یکی از موسیقیدانان برجسته و تأثیرگذار سبک جاز در نیمه‌ی دوم قرن بیستم بود. پیشرفت‌هایی که در عرصه‌ی موسیقی جاز بعد از جنگ جهانی دوم، روی داد بیشترش به این آهنگساز و نوازنده ترومپت آمریکایی برمی‌گشت. بی‌باپ، کول جاز، مدال جاز، و حتی فیوژن همه سبک‌هایی‌اند که او در به وجود آمدنشان نقشی عمده داشته‌است. جاز آزاد شاید تنها سبکی باشد که از قلمرو نفوذ او خارج بوده و معمولاً به جان کولترین و ارنست کولمن نسبت داده می‌شود. با وجود اینکه دیویس بارها تغییر سبک داده‌است، عنصر مشترک تمام کارهای او این است که نوازندگی‌های او در قیاس با چهره‌های دیگر هم‌عصرش آرام‌تر و ملودیک‌تر است. او در عین حال نماد موفقیت تجاری و موسیقایی در جز به‌شمار می‌رود. دیویس که به‌ویژه برای پروراندن چندین نسل از نوازندگان و آهنگسازان جز مشهور است، در مورد ریشه‌ی توانایی‌های موسیقی خود می‌گوید: «شنیدن موسیقی به شکلی که من می‌شنوم موهبتی‌ست که همیشه با من بوده‌است. من نمی‌دانم از کجا می‌آید. من تنها می‌شنومش و در آن تردید و تفحص نمی‌کنم.»

موسیقی یک اشتباه است.» بسیاری با این حرف موافق‌اند، اما آیا باید عناصر اخلاقی مانند مهربانی، دوستی و صداقت را فدای زیبایی‌شناسی کنیم؟ آیا مهارت‌های موسیقایی باید برتر از فضیلت و پیشرفت اخلاقی باشند؟

اگر شما نام مایلز دیوی دیویس^{۲۱} را از لیست نوازندگان جاز خارج کنید، ترکیب تیم موسیقی جاز به شکل خطرناکی تغییر می‌کند. به عبارت دیگر، اگر سبک‌های بی‌باپ، پاپ آزاد^{۲۲}، جاز فیوژن^{۲۳}، بدون ترومپت، رهبری و

¹⁹ Nietzsche

^{۲۰} Napoléon Bonaparte نخستین امپراتور فرانسه در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۵

^{۲۱} Miles Dewey Davis (۱۹۲۶-۱۹۹۱ م.) یکی از موسیقیدانان برجسته و تأثیرگذار سبک جاز در نیمه‌ی دوم قرن بیستم بود.

^{۲۲} Free Pop

^{۲۳} Jazz-Rock Fusion موسیقی تلفیقی (فیوژن) گونه‌ای از موسیقی که نتیجه تلفیق دو یا چند فرهنگ موسیقایی‌ست. موسیقی تلفیقی ترجمه اصطلاح موسیقی فیوژن است که در اصل و ابتدا به ترکیب موسیقی جز با فانک و راک گفته می‌شده است.

آهنگ‌های مایلز به وجود می‌آمدند، به سرعت از بین می‌رفتند. ما مجذوب نوازندگی مایلز هستیم، اما سبک زندگی او را قبول نداریم. مایلز با داشتن شخصیتی منزوی، عصبانی، فریکار، معتاد به مواد مخدر، بی‌بندوباری جنسی، برخورد تحقیرآمیز با شنوندگانش، اعمال خشونت نسبت به زنان و شرکای زندگی‌اش، هیچ‌گونه فضیلت اخلاقی نداشت. او ستایشگران بسیاری داشت، ولی دوستان زیادی نداشت. مایلز با مادر هیچ‌یک از فرزندانش ازدواج نکرد.

ما بابت موسیقی مایلز قدردان هستیم، ولی آیا می‌خواهیم فرزند خود را مانند او تربیت کنیم؟ آیا هیچ شخص محتاطی می‌خواهد همسری داشته باشد که از نظر موسیقایی چنین توانمند و درعین حال از نظر اخلاقی این چنین شرور باشد؟ به نظر می‌رسد که اگر بنا باشد انتخابی صورت گیرد، باید در ارزش‌شناسی^{۲۴} (نظریه‌ی ارزش)، ارزش اخلاقی در جایگاهی بالاتر از ارزش هنری قرار گیرد.

«ویپلش» دو کارا کتر قانع‌کننده را به ما نشان می‌دهد که هر دو در صدد کسب چیزی‌اند که تعداد کمی به آن دست می‌یابند؛ استاد شدن در موسیقی. در این فیلم‌نامه سه فلسفه‌ی اخلاق برای توجیه شدن، با یکدیگر رقابت می‌کنند. اگر کسی معتقد باشد که باید از هر وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف زیبایی‌شناختی بهره جست، پس فلچر و روش او، معتبرند. اگر کسی کانت را قبول داشته باشد، در نتیجه ظلم، دروغ‌گویی و امثال اینها، تحت هیچ شرایطی توجیه‌پذیر نیستند. فضیلت اخلاقی به دلیلی جز هم‌عقیده بودن با کانت، این مسئله را محکوم می‌کند: فلچر فاقد قواعد مفیدی است که باعث شکوفایی بشر به صورت فردی و به عنوان جزئی از کل جامعه می‌شود. موسیقی جاز مرکز جهان نیست. همچنین او فضایل اخلاقی را به دانشجویان خود منتقل نمی‌کند، در عوض هر کاری برای موسیقی انجام می‌دهد. برای کسانی که مجذوب موسیقی جاز، فیلم و فلسفه‌اند، چیزی بهتر از «ویپلش» وجود ندارد. اگر می‌توانید بی‌رحمی فلچر نسبت به دانشجویانش را تاب بیاورید، پس این فیلم را ببینید و با افراد متفکر درباره‌ی آن بحث کنید.